

چرا جنگ؟

بررسی روانشناسانه پدیده جنگ

چرا جنگ؟

بررسی روانشناسانه پدیده جنگ

با پیگفتاری جدید از مترجم

مکاتبات آلبرت اینشتین و زیگموند فروید

ترجمه خسرو ناقد



چاپ سوم، تهران ۱۳۸۸

فهرست مطالب

هفت	پیشگفتار مترجم
۱	ندای صلح طلبی / گفتاری از آلبرت اینشتین
۵	نامه اینشتین به فروید
۱۳	پاسخ فروید به اینشتین
۴۱	یادداشت‌های مترجم
۴۷	پیشگفتار

پیشگفتار مترجم

سال ۱۹۳۲ میلادی است. فاشیست‌ها در ایتالیا قدرت را به دست گرفته‌اند و در آلمان نیز حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان به رهبری آدولف هیتلر با بحران آفرینی و ارباب و ضرب و شتم مخالفان و دگراندیشان، زمینه استقرار نظام تمامیت‌خواه نازیسم را فراهم می‌آورد. در شرق اروپا نظام کمونیستی و در رأس آن استالین پایه‌های حکومت ترس و ترور خود را با «پاکسازی» معترضان و منتقدان و تبعید و قتل مخالفان استحکام بخشیده است. امریکای شمالی و بخش بزرگی از اروپا را بحران اجتماعی گسترده و رکود اقتصادی همه‌جانبه‌ای دربر گرفته است و میلیون‌ها بیکار در وضعیتی

اسفبار روزگار می‌گذرانند. ژاپن سرزمین منچوری را در شمال شرقی چین اشغال کرده و دیرزمانی است که موسولینی، دیکتاتور ایتالیا، چشم طمع به حبشه و لیبی و شمال افریقا و آلبانی و منطقه بالکان دوخته است. نظام‌های توتالیتر در گوشه و کنار جهان پا می‌گیرند و شیخ شوم جنگ در راه است...

سال ۱۹۳۲ میلادی است. هنوز نه آلبرت اینشتین یهودی از آلمان رانده شده است و نه زیگموند فروید یهودی از اتریش. اینشتین جنگ جهانی اول را تجربه کرده و کشتار و آوارگی هزاران هزار انسان و ویرانی شهرها را به عین دیده است. او با آگاهی و دانش به این واقعیت تلخ که اکنون با پیشرفت علم و فن آوری جدید و بویژه با سوءاستفاده مخرب از نظریه‌های علمی‌اش می‌توان جهان را به نابودی کشاند، به «عذاب وجدان» دچار گشته و سرسختانه علیه وقوع جنگ به پای‌خاسته است. در این سالها شهرت او بیشتر به خاطر کوششهای صلح‌دوستانه اوست تا نظریه‌های علمی‌اش. او هم‌نظر با متفکر امریکایی، بنجامین فرانکلین، بر این باور است که «هرگز جنگی خوب

و صلحی بد وجود نداشته است.» اینشتین خطر بروز جنگ جهانی جدیدی را احساس کرده است.

ژوئیه سال ۱۹۳۲ میلادی است. هنوز نهادی به نام «سازمان ملل متحد» تشکیل نشده است. «جامعه ملل» که از اوایل سال ۱۹۲۰ میلادی تأسیس شده است، در برگیرنده همه کشورهای جهان نیست؛ نه ایالات متحد آمریکا در آن عضویت دارد و نه روسیه شوروی، برزیل، مصر و ... تنها ۴۵ کشور در جامعه ملل که مقر آن در ژنو است، عضویت دارند. ژاپن و آلمان در سال ۱۹۳۳ و ایتالیا دو سال بعد، این سازمان را ترک می‌کنند. عدم توانایی کافی برای مقاومت مؤثر در برابر تجاوزات توسعه‌طلبانه برخی از کشورها - از آن جمله ژاپن، آلمان، ایتالیا، و روسیه شوروی - از اعتبار و اقتدار جامعه ملل به طور چشمگیر کاسته است. این سازمان به هنگام وقوع جنگ جهانی دوم که در واقع با تجاوز آلمان به لهستان در سال ۱۹۳۹ میلادی آغاز شد، نتوانست هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان دهد و عملاً تماشاگر یکی از فجیع‌ترین حوادث تاریخ بشر شد.^{۱*}

* این اعداد ناظر است بر یادداشتهای مترجم محترم که در آخر کتاب آمده است. - ناشر.

در آن سالها جنبشهای صلح طلبانه، به گونه ای که امروز در جهان و بویژه در اروپای غربی و ایالات متحد امریکا فعالیت دارند، وجود نداشت. تنها اقلیتی از آزاداندیشان صلح طلب در پی چاره جویی بودند تا افکار عمومی جهان را علیه جنگ و جنگ طلبی بسیج کنند. در میان صلح طلبان آن دوران، از آلبرت اینشتین به عنوان یکی از مصمم ترین و فعالترین مخالفان جنگ باید نام برد.

بسی ام ژوئیه سال ۱۹۳۲ میلادی است. اینشتین و دوستانش برتراند راسل، رومان رولان، اشتفان تسوایگ، کارل فون اوسیتسکی، و دیگران بر این باورند که بین المللی از دانشمندان و نویسندگان و روشنفکران جهان قادر خواهد بود در برابر بنی مسئولیتی قدرتمندان سیاسی، افکار عمومی جهان را علیه جنگ طلبی و گسترش تسلیحات بسیج کند. در پیگیری این امر بود که آلبرت اینشتین، به رغم آنکه اعتقاد چندانی نیز به روانشناسی نداشت، در نامه ای به زیگموند فروید از او می خواهد تا مسئله ممانعت از جنگ را از منظر روانشناسی بررسی کند.^۲

اینشتین در جایگاه دانشمند علوم طبیعی در جست و جوی راه حل عملی پیشگیری از وقوع جنگ است. او که به

استدلال قیاسی دقیق عادت کرده، امیدوار است که با نظریه پردازی و طرح استدلالهای محکم علمی. شوق انسانها به شرکت در جنگ را نه تنها تضعیف که به کل بتوان از میان برداشت. اینشتین نامه خود به فروید که تاریخ ۳۰ ژوئیه سال ۱۹۳۲ میلادی را برایشانی دارد، با این پرسش آغاز می کند: «آیا در مقابل فاجعه شوم جنگ راه نجاتی برای بشریت وجود دارد؟»

اینشتین ذاتاً انسانی آزاداندیش بود. او به معنای واقعی کلمه «جهان وطنی» بود؛ شهروند جهان بود و از این رو احساسات ملت گرایانه - ناسیونالیستی در وجودش طغیان نداشت. به همین دلیل نیز جنبه های تشکیلاتی مسئله مانعت از جنگ برایش ساده می نمود. تصورات اینشتین از تشکیل نهادی جهانی برای رفع اختلافات بین المللی، به تشکیلات «سازمان ملل متحد»، یعنی آنچه در سال ۱۹۴۵ میلادی پا گرفت و تا به امروز پابرجاست، بسیار نزدیک است. اما ما شاهد بودیم که این نهاد عریض و طویل نیز در شش دهه گذشته قادر به جلوگیری از بروز جنگ و درگیریهای خونین منطقه ای و جهانی نبوده است. ما بارها شاهد بودیم که سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن،

با تمام کوششی که به منظور حل مسألت‌آمیز اختلافات میان دولتهای متخاصم انجام دادند، باز قدر قدرتی و پافشاری این یا آن کشور قدرتمند یا رفتارهای مستبدانه حکومتهای دیکتاتوری در گوشه و کنار جهان، تمام مصویبات مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل را بی اثر کرده و باز، آنچنان که فروید می‌گوید، این «زور» بوده است که بر «حقوق بین‌الملل» فائق آمده است. به گمانم بررسی موجز فروید از نسبت زور و حقوق و استدلالهای او در این زمینه، هنوز هم به قوت خود باقی است.

بویژه امروز که ما ناتوانی سازمان ملل و حتی واماندگی اکثریت اعضای آن را در مقابله با اعمال قدرت و ترک تازی اعضای زورمند آن می‌بینیم، سخنان فروید و قطع امید از نقش و اقتدار نهادهایی چون «جامعه ملل» در آن دوران برای پیشگیری از وقوع جنگ، برایمان قابل درک است. البته اینستین در آن زمان نیز در طرح نظریه‌هایش، به ناتوانی تشکیلاتی و موانعی که بر سر تحقق چنین نهادی قرار دارد، بخیوبی واقف بود. از این روست که پرسش «چرا جنگ؟» را این بار با کارشناس دانش روانشناسی و پدیدآورنده روانکاوی جدید در میان گذاشته است و

راهکار جلوگیری از جنگ را نیز نزد او می‌جوید.

مخاطب این نامه زیگموند فروید است. فروید سالها پیش از این، نظریات خود را پیرامون جنگ در مقاله‌هایی طرح کرده بود. او در ماههای مارس و آوریل سال ۱۹۱۵ میلادی، درست شش ماه بعد از شروع جنگ جهانی اول، در دو مقاله با عناوین «سرخوردگی از جنگ» و «رابطه ما با مرگ»، نظریات خود را درباره پدیده جنگ و مرگ بیان داشت. این دو مقاله بعدها در مجموعه آثار او زیر عنوان «مباحثی روزآمد درباره جنگ و مرگ» انتشار یافت.^۳

فروید، برعکس اینشتین، به کارگیری خرد و استدلال منطقی را راه مناسبی برای هدایت رشد روان انسانها در جهت مقابله با جنگ نمی‌داند. او معتقد است که معقولترین و تیزبین‌ترین و زیرکترین انسانها نیز، تحت شرایطی، برده و مقهور احساسات و غرایز خود می‌گردند. او سهولت بسیج مشتاقانه انسانها برای شرکت در جنگ را در وجود غریزه تخریب می‌داند و نه تنها امیدی به محور کامل تمایلات پرخاشگرانه انسانها ندارد، بلکه وجود آن را لازمه ادامه حیات می‌داند. زیگموند فروید در آغاز نامه‌ای که در پاسخ به اینشتین می‌نگارد، خاطر نشان می‌کند که در

واقع مخاطبان اصلی پرسش «چرا جنگ؟» دولتمردان جهانند و نه او. اما بعد می‌پذیرد که تنها در محدوده دانش خود، یعنی از دیدگاه روانشناسی، به مسئله جلوگیری از جنگ بپردازد و در عین حال متذکر می‌شود که نباید از او انتظار داشت تا پیشنهادهایی عملی در این مورد ارائه دهد. اما آنچه در بررسیهای فروید برای ما بیش از جنبه‌های حقوقی و تشکیلاتی مسئله جنگ اهمیت و جذابیت دارد، آگاهی از آراء و افکار او در مقام دانشمندی آشنا به نغرایز انسانی است. اینشتین در پرسشهای خود از فروید، به نکته‌ای اشاره می‌کند که پاسخ فروید به آن، در واقع شروع بررسی روانشناسانه وی از پدیده جنگ است؛ یعنی آنچه اینشتین مشتاق شناخت از آن است و امید دارد که از این طریق به راهکاری به منظور جلوگیری از بروز جنگ دست یابد. در واقع هر دو بر این باورند که علل اصلی بروز پدیده شوم جنگ را نباید تنها در جهان سیاست و دنیای اقتصاد جست‌وجو کرد. بی‌تزدید. قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی و میل به جهان‌خواری قدرتهای کوچک و بزرگ یکی از علل وقوع جنگهاست. ولی پدیده جنگ پیچیده‌تر از اینهاست. به هر حال، مکاتبات آلبرت اینشتین و زیگموند فروید

به این دو نامه خاتمه پیدا نمی‌کند؛ ولی از آنجا که اینشتین و دوستانش به جلب فروید در «بین‌الملل روشنفکران» ناامید می‌شوند، بعد از نگارش چند نامه دیگر، به مکاتباتش با فروید پایان می‌دهد. نامه‌نگاریهای بعدی این دو تن دربرگیرنده نکاتی مهم و دارای اهمیت آنچنانی نیست و تنها این دو نامه که در کتاب حاضر آمده، به عنوان متنی معتبر و سندی باارزش مورد توجه قرار دارد.

کتاب چرا جنگ؟^۴ در سال ۱۹۲۳ میلادی به کوشش انستیتوی بین‌المللی همکاریهای معنوی برای نخستین بار به زبان آلمانی در پاریس انتشار یافت. بعدها نیز به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، و هلندی منتشر شد. این کتاب کم‌برگ در این میان به همه زبانهای اروپایی ترجمه و منتشر شده است.

خسرو ناقد

تایستان ۱۳۸۳